



شاگرد نبودن، انسان را به کفر می‌رساند/سرایت طهارت جسم به روح و مجدداً تبلور در جسم

آیت الله قرهی در درس اخلاق خود گفت: وقتی ظرف وجودی، آماده شد؛ یعنی طهارت جسم ایجاد شد؛ آن طهارت جسم به روح سرایت می‌کند و طهارت روح هم به وجود می‌آید. یعنی از جسم به روح و بعد هم دومرتبه از روح به جسم برمی‌گردد و تبلور می‌یابد.

آیت الله قرهی در درس اخلاق خود گفت: وقتی ظرف وجودی، آماده شد؛ یعنی طهارت جسم ایجاد شد؛ آن طهارت جسم به روح سرایت می‌کند و طهارت روح هم به وجود می‌آید. یعنی از جسم به روح و بعد هم دومرتبه از روح به جسم برمی‌گردد و تبلور می‌یابد.

به گزارش خبرگزاری مهر، دویست و هفتاد و هشتمین جلسه درس اخلاق حضرت آیت‌الله قرهی که در محل مهدیه القائم المنتظر(عج) برگزار شد که متن آن در پی می‌آید:

نشاختن صاحب نعمت و کفران نعمت!

پروردگار عالم برای بندگان، طرق مختلف را برای رسیدن به رحمت خودش قرار داد که همه این طرق، به صراط مستقیم ختم می‌شود.

یکی از آن راه‌ها که انسان را در دنیایی که مشکلات عدیده دارد، به یک آرامش روحی دعوت می‌کند؛ دوری از کفران نعمت است.

یک دلیل کفر، همین است که انسان، نه تنها نسبت به نعم الهی سپاسگزار نباشد، بلکه کفران نعمت کند.

اولیاء خدا راجع به کفران نعمت، یک سری نکات عالی را بیان کردند. یکی از نکاتی که فرمودند، این است: کفران نعمت، دلیل بر این است که انسان، صاحب نعمت را نمی‌شناسد. آن وقت بالاترین درد، این است؛ چون اگر صاحب نعمت را نشناخت، گرفتاری او روزافزون می‌شود و به کفر حقیقی هم دچار می‌شود!

کفران نعمت؛ یک وجه از کفر در کتاب الله

لذا در آن روایت شریفه‌ای که قسمی از آن را در جلسه گذشته بیان کردیم، وجود مقدس حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق(ع) در جواب به این سؤال که گونه‌های کفر در کتاب‌الله چند وجه دارد، فرمودند: «الْكَفْرُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَلَى خَمْسَةِ أَوْجُهٍ» [1].

همان‌طور که در جلسه گذشته، تمام این وجوه کفر، براساس نفس دون است. اولیاء خدا می‌گویند: همین کفران نعمت هم که از نفس دون برمی‌خیزد و دلالت بر این است که صاحب نعمت را نمی‌شناسد که شاگرد باشد؛ یک بداخلاقی بزرگی برای او ایجاد می‌کند. چون وقتی دیگر صاحبی نشناخت، این نفس، جولان می‌دهد و انسان را گرفتار می‌کند.

دو قسم از این وجوه کفری را که حضرت بیان فرمودند، در جلسه گذشته بیان کردیم. اما وجه ثالث آن همین قضیه است: «وَالْوَجْهُ الثَّالِثُ مِنَ الْكُفْرِ كُفْرُ النِّعَمِ، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى يَحْكِي قَوْلَ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَام: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ۚ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَازِيدْ لَهُ نِعْمَهُ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي عَنِّي كَرِيمٌ» [2] وَ قَالَ: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» [3] وَ قَالَ: «فَادْكُرُونِي أَذْكَرَّكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُون» [4].»

حضرت می‌فرمایند: یکی از اقسام کفر، این است که انسان، کفران نعمت کند. همان‌طور که در مقابلش، اولیاء خدا بلدند، برای این که به کفر نیافتند، شکر می‌کنند.

فرمودند: وجود مقدس حضرت سلیمان نگفت: خودم بودم، فکرم بودم، بلد بودم، می‌دانستم چه کار کنم و ...؛ بلکه گفت: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي»، این فضل پروردگار من به من است.

دو کد دائمی برای طی طریق

اتفاقاً آن‌ها که صاحب نعمت را می‌شناسند، یکی از خصایصشان، این است - این، یک کد است که باید آن را به خاطر بسپاریم - : برای این که به کفران نعمت دچار نشوند، همیشه به خودشان یادآوری می‌کنند که نعمت از ناحیه خداست و متعلق به خودشان نیست. تا یک موقعی فکر نکنند خودشان هستند. این، قدرت تفکر برای خودشان نیست. کما این که جسمشان هم مال خودشان نیست.

لذا دائم به خودشان تذکار می‌دهند که صاحب نعمتی است و این را مدام در ذهن خود مرور می‌کنند که به کفران نعمت دچار نشوند، «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي».

یک خصوصیت دیگر آن‌ها - که این را هم باید به عنوان کد دوم به ذهن خود بسپاریم - این است: می‌دانند که هر آنچه پروردگار عالم نعمت می‌دهد، برای امتحان است، «لِيَبْلُوَنِي». نه این که فکر کنند: من این قدر بالا رفتم که پروردگار عالم من را مستحق این نعمتش می‌داند. بلکه این نعمت هم که می‌دانم فضل خداست، باز برای امتحان من است، «لِيَبْلُوَنِي».

اگر کسی دائم با این کد، طی طریق کند؛ دیگر معلوم است هیچ موقع تکبر، غرور و ... نمی‌گیرد.

اگر خداوند به من حافظه قوی می‌دهد، باید بدانم که این، از فضل رب من بوده «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي»، اما نه از باب این که من مستحق این فضل بودم «أَنَا مُسْتَحَقُّ هَذَا الْفَضْلِ»؛ بلکه برای امتحان من است، «لِيَبْلُوَنِي».

لذا این تعبیری که حضرت سلیمان می‌فرماید، غوغا و محشر است، «هذا من فضل ربي». برای چه؟ «لِيَبْلُغُنِي». اگر به من لطف، محبت و بزرگواری کرده و رزق داده، اگر حکومت داده، اگر قدرت داده، اگر حافظه داده، همه و همه برای این است که من را امتحان کند، «لِيَبْلُغُنِي».

لذا هر کس باید این کدهای اساسی را به ذهن خود بسپارد و دائم آن را مرور کند:

نعمت‌هایی که دارم، از جانب خداست و خودم نمی‌توانستم به دست بیاورم.

درست است این نعمت‌ها، فضل پروردگار عالم به من است، اما دلیل بر این نیست که من، خیلی آدم خوبی هستم و پروردگار عالم به من، این چنین مرحمت کرده است؛ بلکه برای این است که پروردگار عالم می‌خواهد من را امتحان کند، «لِيَبْلُغُنِي».

صاحب فضل، خداست

سلیمان نبی(ع)، سلطه دارد. پروردگار عالم به او عنایت کرده و توفیقی مرحمت کرده که اجنه در اختیار او هستند و زبان همه حیوانات و حتی اشیاء را هم می‌داند.

سنگ، حرف می‌زند، اما من و شما نمی‌شنویم. کما این که قرآن می‌فرماید: همه اشیاء در تسبیح هستند، اما ما نمی‌فهمیم. یا این که قرآن می‌فرماید: هر شیئی دارای حیات است، «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا» [5]، اما ما متوجه نمی‌شویم.

لذا حضرت سلیمان می‌فرماید: این‌ها همه فضل خدا بر من بوده، اما برای این بوده که من را امتحان کند، «لِيَبْلُغُنِي». خیلی عجیب است. جمال داده، هر چه داده، «لِيَبْلُغُنِي»، هیچ‌کدام را خودم به دست نیاوردم، «هذا من فضل ربي».

«هذا من فضل ربي»؛ یعنی ای کسانی که نگاه می‌کنید و این را در دست من می‌بینید! این، فضل خودم نیست، این، فضل خداست که به من داده است.

حالا یک کسی فکر می‌کند هنر خودش است که علم دارد، پول دارد، قدرت دارد و ... در حالی که این‌ها، همه، فضل اوست. لذا دیگران هم تصور نکنند که من، صاحب فضل است. صاحب فضل، خداست.

لذا حضرت سلیمان دارد به ما یاد می‌دهد که یک موقع، کسی جز پروردگار عالم را صاحب فضل ندانیم.

هیچ‌کس در عالم، فاضل نیست!

اگر هم یک موقعی تبیین می‌کنیم که کسی، صاحب فضل است و می‌گوییم: فلانی، فاضل است؛ از باب استعاره و تبیین مجازی است، نه از باب حقیقت. یا به تعبیر اولیاء، از باب نازله فضل است که این فضل در ظرف وجودی این شخص تبلور پیدا کرده و ما او را فاضل می‌دانیم.

لذا شخصی را که ما فاضل می‌دانیم، فضل ذوالجلال و الاکرام در ظرف وجودی‌اش، تبلور پیدا کرده؛ لذا می‌گوییم: فلانی، فاضل است، یا این فضل و آن فضل را دارد. پس قابلیت فضل از ناحیه خود فرد نیست. بلکه قابلیت جذب فضل است.

یعنی به جایی رسیده که ظرف وجودی او توانسته فضل را جذب کند و حالا این فضل، تبلور و ظهور پیدا می‌کند - در این نکته، تأمل کنید که بسیار عجیب است -

به یک معنای دیگر، اولیاء خدا، خودشان فضل ندارند؛ بلکه ظرف وجودی آن‌ها طوری آمادگی پیدا کرده که ما فضل خدا را در وجود آن‌ها می‌بینیم. لذا حضرت سلیمان می‌فرماید: «هذا من فضل ربي»، نه «هذا فضلی».

امام راحل آیت الله العظمی بهجت، آیت‌الله العظمی شاه‌آبادی، دیگر اعظم و بزرگان، هیچ‌کدام خودشان، صاحب فضل نیستند؛ بلکه جایگاه نشان دادن فضل خدا هستند. اتفاقاً همین هم، این‌ها را زیبا کرده است. اگر قرار بود این‌ها از خودشان باشد، آن حال و نور را نداشتند. لذا وقتی می‌گوییم: این‌ها تبلور اسماء و صفات خدا هستند؛ یعنی همین که دیگر خودشان نیستند. شما به صورت ظاهر یک جسم می‌بینید، اما در حقیقت خدا می‌بینید!

نعوذبالله می‌خواهید بگویید: خدا، جسم است؟! خیر، شاید من این را متوجه نشوم، اما دلیل بر این نیست که این مطلب، حق نیست. اتفاقاً این مطلب، حق است؛ چون وقتی آن‌ها، تبلور اسماء و صفات خدا هستند؛ یعنی دیگر خودشان نیستند و تمام شد. به جمال آن‌ها نگاه می‌کنی، پروردگار عالم را می‌بینی! یعنی صفات خدا را در این‌ها می‌بینی.

چه کنیم ظرف وجودی‌مان، قابلیت جای دادن فضل خدا را پیدا کند؟

«هذا من فضل ربي». برای چه؟ «لِيَبْلُغُنِي» برای این که باز من را امتحان کند.

تا ظرف وجودی تو قابلیت نداشته باشد، فضل پروردگار عالم در تو، مستقر نمی‌گردد. این فضل، من العرش است، قلب، حال و وجود تو هم باید عرشیه بشود «قلب المؤمن، عرش الرحمن» تا آنچه که از ناحیه عرش است، بر تو وارد شود.

اما حالا که قابلیت هم پیدا کرده و این فضل بر او وارد شده؛ باز نمی‌گوید: از خودم است، بلکه می‌گوید: «لِيَبْلُغُنِي»؛ یعنی خدا می‌خواهد باز هم من را مبتلا کند و ببیند من که بعد از تزکیه و ... به این مرحله رسیدم و ظرف وجودی‌ام قابلیت پیدا کرده که فضل پروردگار عالم در من مستقر شود؛ آیا هنوز مراقبه برای دوری از گناه دارم یا خیر؟!

لذا این‌ها که انبیاء هستند؛ یعنی در عصمتند. اما هر کس دیگر هم در این حال قرار گرفت، یا باید تالی‌تلو معصوم بوده و در تزکیه باشد؛ یا عصمت اولیه را که دوری از گناه است، دارا باشد.

برای سلوک الی الله، طرق و منازل مختلفی تبیین می‌کنند که منزل اول، ترک گناه است. می‌گویند: ترک گناه، عصمت اولیه را می‌آورد.

حالا وقتی عصمت اولیه در انسان به وجود آمد، آن وقت این ظرف می‌تواند فضل پروردگار عالم را بگیرد و نشان بدهد. مثل ماه

که در اصل، از خودش نوری ندارد. موقعی که در مقابل خورشید قرار می‌گیرد، آن هم در شب چهارده و آن وضعیت برای او به وجود می‌آید، و ما هم در مقابل ماه قرار می‌گیریم، می‌بینیم که ماه درخشندگی دارد. در حالی که می‌دانیم این ماه، نوری از خودش ندارد.

لذا اولیاء خدا می‌گویند: آن کسی که دارای فضایل شد، طبیعی است آن فضایی را که دارید می‌بینید؛ اول از همه به این خاطر است که از گناه دور شده و ظرف او آماده شده است. وقتی گناه نکرد و برای این ظرف، تخلیه به وجود آمد؛ به آن حال تخلیه رسیده و بعد آن، تجلیه است؛ یعنی جلا داده می‌شود و دیگران می‌بینند.

تجلی اسماء و صفات خدا در جایگاه عصمت!

حالا چه چیزی را در او می‌بینند؟ آیا خودش را می‌بینند؟! خیر، دیگران، آن چیزی را که به این ظرف ورود پیدا کرده، می‌بینند. دیگر او، خودش نیست.

ها علی بَشَرٌ کَیْفَ بَشَرٍ رُبُّهُ فیه تجلی و ظَهَر

حالا او، دیگر امیرالمؤمنین نیست؛ بلکه این، پروردگارش است که در او، تجلی و ظهور پیدا کرده است. چون امیرالمؤمنین، دیگر به صورت ظاهر، انسان است؛ اما انسان نیست؛ بلکه تجلی اسماء و صفات الهی است، «رُبُّهُ فیه تجلی و ظَهَر»، یعنی این خداست که الآن می‌بینی در او تجلی و ظهور پیدا کرده است.

لذا مردم ظهورش را می‌بینند و تعجب می‌کنند که این قدرت خدا کیست که درب خیبر را می‌شکند؟! این کیست که همان درب خیبرشکن، کوه صبر می‌شود و هر چه می‌گویند، تحمل می‌کند؟! یعنی همه اسماء و صفات پروردگار عالم در وجود مقدس مولی‌الموالی تجلی پیدا می‌کند و این تجلی، ظهور یافته و دیگران می‌بینند.

لذا معنی این که حضرت سلیمان می‌فرماید: «هذا من فضل ربی»؛ یعنی من به جایگاهی رسیدم که شما دارید فضل پروردگار عالم را در من می‌بینید و دیگر من سلیمان نیستم. یعنی شما در حقیقت دارید خدا و قدرت‌نمایی او را می‌بینید. من نیستم که دارم با حیوانات تکلم می‌کنم، این خداست که دارد با حیوانات تکلم می‌کند. من نیستم که قدرت و سیطره بر جن و انس دارم، در حقیقت این پروردگار عالم است که سیطره بر جن و انس دارد و شما دارید آن فضل پروردگار عالم را که در این جایگاه، تجلی و ظهور پیدا کرده، می‌بینید، «هذا من فضل ربی».

دریافت فضل خدا، از باب امتحان!

پس طبعاً این جایگاه هم باید جایگاه خوبی باشد، ولی باز غرور ندارد و نمی‌گوید: ببینید من چگونه خودم را تزکیه کردم و توانستم این ظرف وجودی را بسازم که عامل شد آن اسماء و صفات الهی و فضل پروردگار عالم در وجود من قرار بگیرد و تجلی و ظهور پیدا کند! پس چه می‌گوید؟! می‌گوید: «لَیْلَتُونِی».

عجب! این همه زحمت کشیدی و ظرف وجودی‌ات را آماده کردی، طوری که جایگاه اسماء و صفات الهی شدی؛ اما باز هم می‌گویی: می‌ترسم، «لَیْلَتُونِی»؟! - اگر این را متوجه شویم، کوهی از معرفت است و غوغاست -

لذا در ابتدا باید با آن مطالبی که از عصمت و دوری از گناه بیان کردیم، ظرف وجودی خود را آماده کرده که بتواند فضل پروردگار عالم را دریافت کند و بعد از آن هم باید آن را بروز، تجلی و ظهور دهد. اما مهم این است که باز هم می‌گوید: «لَیْلَتُونِی». یعنی این، برای امتحان من است، الله اکبر!

سرایت طهارت جسم به روح و مجدداً تبلور در جسم

حالا این نوع امتحان راجع به نعمت چیست که می‌فرماید: «لَیْلَتُونِی»؟ در ادامه می‌فرماید: «ءَ أَشْکُرُ أَمْ أَكْفُرُ» .

وقتی ظرف وجودی، آماده شد؛ یعنی طهارت جسم ایجاد شد؛ آن طهارت جسم به روح سرایت می‌کند و طهارت روح هم به وجود می‌آید. یعنی از جسم به روح و بعد هم دوبرگه از روح به جسم برمی‌گردد و تبلور می‌یابد.

اولیاء خدا می‌گویند: طهارت جسم، این است که لقمه خود را مواظب کنی، چشم، زبان، گوش و دیگر اعضا و جوارحت را مراقبت کنی.

البته در مبحث طهارت جسم، مراقبت از لقمه بسیار مهم است. هر چه می‌کشیم، از این لقمه است. بگردیم، ببینیم کجا لقمه‌ای داریم که مناسب نیست و ما را گرفتار بعضی از مطالب و بیچاره می‌کند. به عنوان مثال در مورد یکی، چشمش را گرفتار می‌کند، در مورد یکی دیگر، زبانش را گرفتار می‌کند و ... این چه لقمه‌ای است که می‌خوریم؟! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

تازه وقتی اعضا و جوارحت را مراقبه کردی، روح آماده می‌شود. چون گناه نمی‌کنی و مراقبه از روح داری، لذا مجدداً این طهارت به جسم برمی‌گردد؛ یعنی آن صفات روحانی که تو به دست می‌آوری، در وجود تو تجلی پیدا می‌کند. مثل آیت‌الله نخودکی اصفهانی، دستت شفا می‌شود. یا این که مثل آنان می‌شوی که وجودشان، نعمت است و اگر در جایی باشند، عذاب به برکت آن‌ها برداشته می‌شود و نایب الحجه می‌شوند.

این را قبلاً گفتم، باز هم می‌گویم و آن، این که حضرت حجت (روحی له الفداء) حتی در شب قدر، بعضی از امور را به برخی از اولیاء و دوستانش می‌سپارد که آن‌ها امور را انجام بدهند. دلیل هم این است که آن‌ها قابلیت پیدا کردند.

حالا کسی که قابلیت پیدا می‌کند (مثل بزرگان و اعظامی که داشتیم)، این مطلب در وجودش ظهور پیدا می‌کند و وقتی انسان، این‌ها را می‌بیند، اصلاً یک حال و وضعی پیدا می‌کند.

مگر انبیاء و معصومین هم کفران نعمت دارند؟

حالا خدا این را در انبیاء هم ظهور داده و شما می بینید وجود مقدس سلیمان نبی آن نبی مکرم بیان می فرمایند: خدا من را امتحان کرده که ببیند شکر می کنم یا کفر می ورزم «ءَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ».

اما یک سؤال: مگر می شود کسی که دیگر در مقام عصمت اولیه - که بیان شد: عصمت اولیه، همان ترک ذنوب است - قرار گرفته و بعد به عصمت های ثانوی برسد و در سلوک، طی منازل کند؛ تازه مورد امتحان قرار گیرد که ببیند شاکر است یا کفران نعمت می کند؟!

به خصوص در مورد انبیاء که اصلاً خودشان، معصومند و عصمت انبیاء، یک بحث مفصلی است که حتی بعضی از علماء اهل جماعت هم بر روی آن، تأکید کردند. حالا چطور است که فضل خدا در یک نبی، ظهور پیدا کرده و دیگر معلوم است قابلیت داشته که این چنین شده؛ اما باز می فرماید: خدا می خواهد من را امتحان کند که من شکر می کنم یا کفر می ورزم؟!

این که اولیاء خدا بعد از تخلیه، تخلیه و تجلیه هم مدام از مراقبه می گویند و آن قدر راجع به مراقبه حرف می زنند که راجع به تخلیه حرف نمی زنند؛ برای این است که نکند یک لحظه مراقب نباشند، عجب آن ها را بگیرد و عجب یعنی افتادن در کفر. لذا برای همین است که سلیمان نبی فرمود: «ءَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ» آیا من شکر نعمت را به جا می آورم، یا کفران نعمت می کنم؟

یعنی اولیاء خدا، خصیصین حضرت حق و آن متخلقین به اخلاق الهی می دانند اگر ظرف وجودی شان، جایگاه تجلی اسماء و صفات الهی شد؛ این فضل پروردگار عالم به آن ها بوده، اما با این که جایگاه فضل قرار گرفتند، باز هم باید مراقب باشند که یک موقعی تصور نکنند خودشان هستند و کفران نعمت کنند.

عدم طلبکاری اولیاء الهی، برای تجلی گاه اسماء و صفات الهی شدن!

اما نکته مهم دیگر این است که وقتی می گویند: «هذا من فضل ربی» یعنی حتی اگر من تخلیه کردم و به مرحله تخلیه نیز رسیدم؛ اما اگر پروردگار عالم فضلی را به من مرحمت نکرد و وجود من، تجلی گاه اسماء و صفات الهی نشد، طلبکار نیستم. لذا اگر شد، فضل اوست، اما اگر هم نشد، من خود را طلبکار نمی دانم - در این جورچین به خوبی تأمل کنید و جلو بروید؛ چون بیان کردم: اخلاق، باید علمی باشد و مراتبی دارد که باید آن ها را بدانیم و چینش آن ها معلوم باشد -

لذا اگر خداوند مرحمت کرد، از فضل اوست. اما اگر آن اسماء و صفات الهی در وجود ما قرار نگیرد و تجلی نکرد، عیبی ندارد. من وظیفه ام این است که گناه نکنم. من وظیفه ام این است که تخلیه را انجام بدهم. من وظیفه ام این است که از سیئات، به دنبال حسنات، معارف و خوبی ها بروم.

البته باید این را هم بیان کنیم که خواسته یا ناخواسته، آن اسماء و صفات در وجود چنین کسی، تبلور می یابد. اصلاً این قاعده پروردگار عالم است که کسی که تخلیه کرد و تخلیه شد، مرحله بعد تجلیه است و آن مطالب به وجود می آید و جلا می یابد. دیگر جایگاه تجلی است و اصلاً خدا دنبال این می گردد که یک جایگاه درست کند که این اسماء و صفات را در او بریزد که تجلی پیدا کند و انسان ها، اسماء و صفات پروردگار عالم را ببینند. «إني جاعلٌ في الأرض خليفة» یعنی همین.

لذا این، اصلاً یک قاعده است ولی با عنوان «هذا من فضل ربی» است. یعنی مطلبی هم که عنوان شد، به عنوان یک فرض عند الاولیاء است که حتی اگر پروردگار عالم هیچ یک از اسماء و صفات الهی را در آن ها تجلی و ظهور نداد، هیچ طلبکار نیستند؛ چون این فضل خدا بوده است.

لذا خود پروردگار عالم قاعده قرار داده که وجود عبد الهی، تجلی گاه اسماء و صفات خدا و جایگاه فضل پروردگار عالم بشود، اما این، با عنوان «هذا من فضل ربی» است؛ یعنی اگر هم، پروردگار عالم، به فرض - فرض است دیگر، حتی گفتند: فرض محال هم یک نوع فرض است و محال نیست - در وجود من قرار نداد، من طلبکار نیستم؛ چون آنچه هم که مرحمت کرده، از فضلش بوده است. به این ها سیر و سلوک عرفانی عند الاولیاء می گویند که این حالات را برای خودشان تبیین می کنند و معلوم است نه تنها هیچ گاه طلبکار نیستند، بلکه بدهکار به خدا هم هستند.

وظیفه ما و فضل خدا!

لذا کسی که طهارت جسم را پیدا کرد، این طهارت جسم او عامل طهارت روحش می شود. اما طهارت روح هم دوباره به جسم برمی گردد و تجلی گاه اسماء و صفات الهی می شود که این مرحله ثالثه، خودش فضل خدا هست.

پس مرحله اول این است که خود انسان به یک عصمت اولیه برسد، از گناه دوری کند و طی مراحل کند. حالا وقتی از جسم، مراقبه کرد؛ به طهارت روح برسد. اما وقتی به طهارت روح رسید، دیگر تمام می شود و خودش هست و خدا. در این جاست که پروردگار عالم می گوید: می خواهم این طهارت را دو مرتبه به جسم برگردانم که تجلی گاه بشود.

لذا اگر مرحله سوم هم پیش نیامد، اشکال ندارد و من وظیفه داشتم که دو مرحله اول را انجام دهم. مرحله سوم، لطف و فضل خداست که تجلی می کند. یعنی مرحله اولیه و مرحله ثانیه، متعلق به ما است، اما مرحله ثالثه از ناحیه خداست که تجلی فضل خدا می شود. پس اگر هم نداد، نداد!

اتفاقاً اولیاء خدا در این مرحله می گویند: ما می خواهیم فرار کنیم که ندهد و به همین خاطر مکتوم می شوند.

حالا یک علامت سؤال بسیار بزرگ در ذهن انسان به وجود می آید که مگر می شود کسی که آن قدر طهارت پیدا کرده که اسماء و صفات الهی هم در او تجلی پیدا می کند؛ به کفر بیافند؟ وجودش را از رذائل پاک کرد و صفات الهیه در وجودش قرار داده شد؛ یعنی از جسم به روح و از روح به جسم تجلی پیدا کرد، حالا امکان دارد چنین کسی، کفران نعمت کند؟! بله! این آیه دارد می گوید که امکانش هست. می فرماید: «ءَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَـَٔشْكُرُ لِنَفْسِهِ» [6].

حالا چرا «لَرَبِّه» نمی گوید و «لِنَفْسِهِ» می گوید؟ مگر شکر، برای خدا نیست؟ یا در ادامه هم می فرماید: «وَمَنْ كَفَرَ فَلَنْ يَكُونَ مِنَ الْغَافِقِينَ» و نمی گوید: «وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّمَا كَفَرَ لِنَفْسِهِ»! یعنی در مورد شکر می گوید: برای خودش است، اما در مورد کفر، این چنین نمی گوید و فقط می گوید: اگر کفر کرد، خداوند بی نیاز و کریم است. چرا؟

یا حتی در آیه بعدی هم که اشاره شده، می فرماید: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» [7]؛ یعنی اگر شکر کردید، برایتان زیاد می کند، اما اگر کفر ورزیدید، عذاب خداوند شدید است. حالا این آیه چطور با آیه بالا ارتباط دارد؟ در آیه بعدی هم می فرماید: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ» [8] حالا این ها چطور به هم ربط دارند؟ اجازه بدهید به فضل الهی **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** در جلسه آینده بیان می کنیم.

رغبت خدا و بنده در لیلة الرغائب (تالی تلو شب قدر)!

اما یک نکته ای هم حیفم می آید بیان نکنم و آن، این که رجب المرجب شروع شد. بارها بیان کردم اولیاء خدا، تا قبل از ماه رجب المرجب برای طول عمرشان دعا نمی کردند، اما تا رجب المرجب می آید، می گویند: خدا! حالا که لطف کردی، بزرگواری کردی، عمر ما را تا این جا رساندی، حالا باز هم لطف کن ما را زنده نگه دار تا شب قدر را درک کنیم.

لذا یکی از معانی رجب، نهر است، «کلمة واحدة تدل علی معان مختلفة». انسان در نهر چه کار می کند؟ هم آب می آشامد و هم خودش را می شوید. آب است دیگر، حیات می بخشد. لذا ماه رجب، ماهی است که هم گناهانمان را بشویم و هم آب غفران و رحمت را بچشیم که بتوانیم در شعبان المعظم، لباس تقوا بپوشیم که در ضیافت ماه مبارک رمضان وارد شویم که پیامبر(ص) فرمود: «دُعِیْتُمْ فِیْهِ إِلَى ضِیَافَةِ اللَّهِ»، در این ماه مبارک به مهمانی خدا دعوت شدید.

قبلاً هم بیان کردم که اگر الآن به شما کارت دعوت برای ولیمه یا عروسی کسی بدهند، به خصوص کسی که شغلش مکانیکی یا تعویض روغن است، آیا با آن لباس روغنی و کثیف به مهمانی می رود؟ خیر، به منزل می رود، بدن را می شوید، کتافات را تمیز می کند و لباس نو می پوشد.

حالا خدا می گوید: رجب المرجب آمده، بیا بید خودتان را بشوید.

برای همین شب جمعه اول ماه رجب، تالی تلو لیلة القدری می شود که خیرٌ من الف شهر است. اولیاء خدا هر کدام نکاتی را دارند و آیت الله میرزا جواد آقای ملکی تبریزی، آن عارف واصل هم در المراقبات خود نکاتی را در زمینه این شب دارند. خداوند در این شب می گوید: بیا بنده من! لیلة الرغائب را قرار دادم.

رغائب از رغبت است، دو حال رغبت هم داریم: رغبت من العبد و رغبت من المعبود. یعنی رغبت دو نوع است، یکی از ناحیه انسان؛ یعنی دیگر بس است و می روم. یکی هم از ناحیه خداست؛ یعنی بنده من! من تو را می خواهم، توبه کن، بیا، بگو: من اشتباه کردم و ببین که چطور من درب های رحمت را باز کردم. بگو: من آمدم، من هم می گویم: خوش آمدی. بگو: من اشتباه کردم، من هم می گویم: «تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً صَوْحًا» [9]، دیگر اشتباه نکن و توبهات حقیقی باشد.

حالا نکاتی است که فردا شب به مناسبت شب جمعه اول ماه رجب که دعای کمیل را می خوانیم، در همین مهدیه، ساعت یک و نیم شب، بیان می کنیم. یک نکات عالی است که برای آن ها که اهل لیل هستند، بیان می شود و بعد هم **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** دعای کمیل می خوانیم.

لذا این شب رغبت را از دست ندهیم. در این شب، معلوم می شود که چه کسی به خدا رغبت دارد. لذا چون بیان شده که این شب، تالی تلو لیلة القدر است، دقت کنید که بتوانید بیدار بمانید.

وجود مقدس امام حسن مجتبی (ع) فرمودند: موقعی که کوچک بودیم، مادر ما، بی بی دوعالم (س) از بعد از ظهر، ما را می خواباند و یک ظرف آبی هم در کنارمان می گذاشت و گاهی به صورت ما آبی می زد که نخواستیم.

لذا غروب به بعد سعی کنید که دیگر نخوابید. اگر شده بعد از ظهر هم ولو کار دارید، یکی دو ساعت زودتر برگردید، استراحت کنید که شب جمعه اول ماه رجب را از دست ندهید.

حکایت شب جمعه اول ماه رجب، حکایت شب قدر است. این طور مراقبه داشته باشید و آماده شوید. به خصوص که امسال الحمدلله درست روز اول ماه رجب، پنج شنبه است و از همین روز اول باید خودمان شستشو دهیم.

یکی از چیزهایی هم که در ماه مبارک رجب سفارش شده، استغفار زیاد است. به هر نوعش هم که باشد، ایرادی ندارد. مطالبی را آن مخلص الهی (نه مخلص)، آیت الله حاج شیخ عباس قمی در مفاتیح و سید بن طاووس، آن مرد مخلص الهی هم در کتاب اقبال از معصومین بیان کردند و نمونه هایی از استغفار بیان شده، اما عرض من این است که هر نوع استغفار دوست دارید، بگویید، ولی استغفار را از دست ندهید.

إِنْ شَاءَ اللَّهُ هر شب با آقا جان حرف می زنی دیگر، امشب هم که دیگر می خواهید بخوابید و با آقا جان حرف می زنید، بگویید: آقا جان! می شود بگویی من این ماه رجبی آمرزیده بشوم، استغفارهای من زبانی نباشد، به قلبم نفوذ پیدا کند، بالجد استغفار و طلب غفران کنم و واقعاً بگویم: «استغفرالله ربی و اتوب الیه». واقعاً برگردم و توبه کنم.

توبه یعنی دیگر برگردم، بدم آمده، یعنی خدا! می دانم بیراهه رفتم، هر جا هم بیراهه رفتم، فهمیدم که در آخر، سرم به سنگ خورده است، آخر هم دنیا دست مرا رها کرده، شیطان فریبم داده، می خواهم دستم را بگیرم، می خواهم بندهات باشم.

آقا جان! یابن الحسن! قربانت بروم، پسر فاطمه! دستم را بگیر. قربان اسم قشنگت بروم.

آقا جان! چه بگویم؟! بلد نیستم کاش که من هم مثل خوبان عالم دعا بلد بودم، کاش که من هم مثل خوبان عالم توسل به تو را بلد بودم، اما بلد نیستم. همین چند کلمه را یاد گرفتم و مجبورم با همین چند کلمه با شما حرف بزنم قربانت بروم! ولی خودت

که از حال و وضع و دل من خبر داری قربانت بروم.

من نمی‌دانم چطور دلت را به دست بیاورم. بعضی خوب بلدند دلت را به دست بیاورند قربانت بروم! بعضی خوب بلدند توجه شما را به خودشان جلب کنند، من بلد نیستم، من فقط چند کلمه یاد گرفتم، آن هم این است که هر موقع گرفتار می‌شوم، می‌گویم: به پهلوی شکسته مادرت زهرا!

یابن الحسن! آقا جان! من می‌خواهم امشب یک چیز دیگر هم بگویم. آقا جان! من می‌خواهم امشب به این ناله‌های جوان‌ها قسمت بدهم. آقا جان! به خودت قسم بسم است. آقا جان! خسته‌ام، بد هم خسته‌ام قربانت بروم. خودت می‌دانی چقدر خسته‌ام. یک مرهمی بده قربانت بروم، دستم را بگیر.

یابن الحسن! آقا جان من! امشب، شب ولایت است. اول جلسه هم گفتیم: تعجیل ظهورش، زیارت جمال پرنورش، عرض تبریک و تهنیت به محضر مبارکش صلوات. آقا! نمی‌خواهم امشب، مطلبی بگویم که شما را برنجانیم، اما آقا جان من! من بیچاره آن قدر گرفتارم که نمی‌فهمم عید است، اصلاً کدام عید؟! برای من دیگر اصلاً عیدی نیست، از بس درگناهان خود هستم. یک ناجی می‌خواهم قربانت بروم! ای منجی عالم! من را نجات بده. نجاتم بده به فدایت شوم.

آقا جان! درب خانه شما بیاییم، شما که کریمی، عالم هم که مال شماست، گفتند: «بیمه رزق الوری» قربانت بروم. شما باید عیدی بدهی. آقا! امشب عیدی بده. عیدی این است که من را از این وضع و حال بدم خلاص کنی. آقا جان من! به فدایت شوم، دستم به دامت، قربانت بروم، من چه کنم؟! گرفتارم، به جان خودت گرفتارم. اگر رهایم کنی، بیچاره می‌شوم، بدتر می‌شوم، یک طوری دستم را بگیر و خلاصم کن قربانت بروم.

«السلام علیک یا مولای یا بقیة الله»

پی نوشته ها

[1]. الکافی : ۳۸۹/۲ - ۱/۳۹۱.

[2]. النمل / ۴۰.

[3]. إبراهیم / ۷.

[4]. البقره / ۱۵۲.

[5]. الانبیاء / 30.

[6]. النمل / ۴۰.

[7]. إبراهیم / ۷.

[8]. البقره / ۱۵۲.

[9]. التحريم / 8.